

(15)

بنام خداوند بی مانند

ای بندگان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نا فرمانی خاموش ننمائید روز ستایش است باسایش تن و آرایش جان میپردازید اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تاریکیها آزاد نمائید دوست بین باشید نه خود بین

بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که دوست می آید اکنون آمده چرا افسرده‌اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده آید؟ آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام و جنبش در آرام نمودار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بگوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز بر نخاست امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان از سرگردان بماند

ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد

بگو ای زشتکاران از شما را از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود از را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است

بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید اوست داننده و دارنده و نگهبان